

میقات

خاطرات



حج در آینه سفرنامه‌ها

فی منزل الوحي

محمد حسين هيكل

سيد حسن اسلامي

زندگی و فعالیتهای نویسنده

محمد حسين هيكل به سال ۱۸۸۸ م / ۱۲۶۷ ق در كفر غنام در خانواده‌ای روستایی، خرده مالک و مصری اصیل، زاده شد. در پنج‌سالگی به مکتبخانه سپرده شد و در آنجا خواندن و نوشتن آموخت و یک سوم قرآن را حفظ کرد. در هفت‌سالگی به قاهره فرستاده شده، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در آن شهر گذراند و سپس به سال ۱۹۰۹ در رشته حقوق فارغ‌التحصیل شد و برای تکمیل تحصیلات خود به پاریس رفت و در سال ۱۹۱۲ دکترای خود را در اقتصاد سیاسی از دانشکده حقوق پاریس گرفت.

در سال ۱۹۲۲ سردبیری روزنامه «السیاسه» ارگان حزب «الاحرار الدستوریین» را به عهده گرفت و همراه با طه حسين به قلمزنی در آن پرداخت.

در سال ۱۹۲۹ به نوشتن و انتشار زندگینامه‌های بزرگان عرب و غربی تحت عنوان «تراجم مصریة و غربیة» پرداخت.

در سال ۱۹۳۰ روزنامه «السیاسه» صادره شد و او به نوشتن کتابی به نام «سیاست



مصر و انقلاب مشروطه» روی آورد و کتاب «وَلَدَى» را که خاطرات سفرهایش به اروپاست، منتشر ساخت.

پس از آن به تاریخ اسلام و زندگی بزرگان اسلامی روی آورد و به سبب وسعت نظر و دقت عالمانه‌اش در این زمینه آثاری ماندگار بجای گذاشت بویژه کتاب «حیات محمد» که زندگینامه دقیق‌تری از این برگزیده خداست.

هیكل پس از عمری فعالیت فرهنگی و سیاسی، در سال ۱۳۳۵ ه.ق. / ۱۹۵۶ م. درگذشت.^۱

هیكل نمونه کامل یک روشنفکر عرب قرن بیستم است که از مرحله تقلید گذشته به مرحله تحقیق و خودسنجی تاریخی رسیده است.

او آثار متعددی از خود بجای گذاشته است که مهمترین آنها عبارتند از: «الحکومة الاسلامیه» «بین الخلافة والملك: عثمان بن عفان»، «الإيمان والمعرفة»، «الشرق الجديد» «ثورة الأدب» و «دین مصر العام».

فی منزل الوحی

هیكل پس از نوشتن «حیات محمد» در سال ۱۹۳۰ همواره در اندیشه مهبط وحی بود تا آن که در سال ۱۹۳۶ م. / ۱۳۱۵ ق. یار او را پسندید و به خانه فراخواند. هیكل از زیارت خانه خدا، سفرنامه‌ای مفصل به ارمغان آورد و در آن مشاهدات و دیدگاههای خود را ثبت کرد.

این کتاب از جهات مختلفی مهم و قابل توجه است؛ از جمله آن که توصیف دقیقی است از وضعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تاریخی شبه جزیره عربستان در نیمه قرن حاضر از نگاه روشنفکری که از آفریقای شمالی بدان خطه سفر کرده است و منبع با ارزشی است برای محققان درباره وضعیت حجاز در این دوره. دیگر آن که این کتاب از معدود سفرنامه‌های حج است که از گزارش مشاهدات فراتر رفته و به تحلیل حوادث و ریشه‌یابی مسائل پرداخته است و سوم آن که این کتاب به قلم کسی است که آموزش و فرهنگ غرب به او دیدی دیگر داده است و او در عین دیانت و تقید به اصول اعتقادی، ناقدانه پدیده‌ها را ارزیابی می‌کند.

ویژگیهای کتاب

- به هنگام مرور اولیه کتاب خصوصیات زیر در آن به چشم می‌خورد:
- ۱ - کوشش برای تقریب مذاهب و بیان جوهر دین (ص ۱۱)
 - ۲ - برخورد ناصحانه با مسائل و ارائه پیشنهادهایی به حاکمان مکه (ص ۱۱).
 - ۳ - مخالفت با عملکرد وهابیان، بویژه در مورد تخریب آثار دینی (ص ۱۳)
 - ۴ - تفصیل دقیق جزئیات.
 - ۵ - اشاره به نکات ادبی و ریشه یابی واژه‌ها (ص ۱۰۱ و ۱۰۵)
 - ۶ - تمجید از ابن سعود به عنوان تأمین کننده امنیت در شبه جزیره. مؤلف یک فصل از این کتاب را به او اختصاص داده است.
 - ۷ - گرایش مداوم به سیاست و نقش آن در تاریخ شبه جزیره و تحلیل اجتماعی در لابلای کتاب.
 - ۸ - کوشش برای تحلیل روایات ساکنان این منطقه.
 - ۹ - نثر زیبا و مطمئن کتاب که محصول قلم یکی از بهترین استادان نثر جدید عربی است.
 - ۱۰ - توصیف دقیق از تعارض میان سنت و نوگرایی در میان نسل قدیم و نسل جدید در مکه.
 - ۱۱ - این کتاب، با آن که اثری تحقیقی است، همچنان سخت ادیبانه است و صبغه تند ادبی دارد.

بخشهایی از کتاب

با آرزوی آن که، بلند همتی این کتاب حجیم را تماماً ترجمه کند، بخشهایی از آن را ترجمه و نقل می‌کنم:^۲

آغاز سفر

«بامداد سه شنبه ۲۵ فوریه ۱۹۳۶ به ایستگاه قطار «کوبری الیمون» رفتیم. در آنجا سوار قطار «دیزل» شدیم تا به کانال سوئز برویم. قطار با مسافرانی که آخرین کشتی حج را انتخاب کرده بودند، صحرا را می‌شکافت و پیش می‌رفت. به کانال سوئز رسیدیم. اوراق

سفرمان را گرفتیم و به اسکله‌ای که کشتی «کوثر» در آن لنگر انداخته بود رفتیم. شگفتا! این چه حالی است که اکنون و به هنگام نوشتن مشاهداتم در خود حس می‌کنم. این کشتیها حاجیان مسلمان را از کانال سوئز به بندر جدّه می‌برند، تا سینا - جایی که خداوند با موسی سخن گفت - و مکه را - جایی که وحی بر محمد فرود آمد - به یکدیگر پیوندند. (صص ۴۶ و ۴۷)

به سوی مکه

«گمرک جدّه را به سوی میدان بزرگی که برابرش بود ترک کردیم و منتظر شدیم تا بازرسی وسایلمان در گمرک به پایان برسد. چندان - شاید بگویم اصلاً - انتظاری نکشیدیم... میهمان وزیر دارایی بودم و او کسی را به سوی ما فرستاده بود... نخستین جلوه این میزبانی آن بود که به دستور فرستاده وزیر، اتومبیل ما را به هتل جدّه برای خوردن شام قبل از رفتن به مکه برد. هتل بوسیله دولت برای آسایش حاجیان و مسافران فراهم آمده بود. لذا ساختمان، اثاثیه و همه آنچه در آن بود، ساده و خشن بود. اقامت‌مان در هتل طولی نکشید و همینکه غذایمان را خوردیم سوار اتومبیل شدیم و به سوی مکه حرکت کردیم. تنها جایی را که از جدّه دیدیم، همین هتل بود.

اتومبیل همچنان آرام به پیش می‌رفت تا آن که در مقابل پاسگاه پلیس توقف کرد، راننده در لباس بدوی و خشن خود، از آن خارج شد و به طرف پاسگاه رفت واز آنجا به اشاره گفت که «کوشان» می‌خواهند؛ کوشان جواز سفر محلی است و کسی در حجاز بدون جواز مخصوص حق رفتن از شهری به شهر دیگر را ندارد... «ام السّلم» نخستین محل پس از جدّه بود که بدان رسیدیم. اتومبیل کنار پاسگاه توقف کرد و راننده «کوشان» را به پلیس نشان داد تا بتواند سفر خود را ادامه دهد.. اتومبیل ما در «بحره» که دوّمین محل در راه مکه است، توقف کرد... آخرین محل قبل از رسیدن به مکه شمیسی است. از قبل می‌دانستم که شمیسی امروز، همان حدیبیه زمان رسول خداست. میل داشتم پیاده شوم و جایی را که مسلمانان به قصد حج آمده بودند و قریش راه بر آنان بسته بودند، ببینم... لیکن چگونه می‌توانستم بدانجا روم چرا که شب به نیمه رسیده و خستگی و شوق رسیدن به مکه ما را درهم فرو ریخته بود! از راننده نخواستم توقف کند، تنها از فاصله باقیمانده تا ام القری پرسیدم. راننده نیز هرگاه جاده اجازه می‌داد سرعت می‌گرفت و هرگاه چرخهای اتومبیل در شنها فرو می‌رفتند، کند و یا توقف

می‌کرد (صص ۷۲ - ۶۷).

مکه

«نیمه شب به مکه رسیدیم. از آنچه آن روز و روز پیش به سرمان آمده بود خسته بودیم. شهر در لباس شب و بارش نور ماه، قداست و شکوهی بیشتر یافته بود... به خانه میزبانمان، فرماندار شهر شیخ عباس قطان که در انتظارمان بود رفتیم... با آن که از شب ساعتها گذشته بود، چای و قهوه آوردند که نوشیدیم. میزبان پرسید که آیا می‌خواهم بی‌درنگ شعائر عمره را بجای آورم یا آن که به فردا و پس از رفع خستگی وا می‌گذارم. ترجیح دادم همان وقت به ادای شعائر پردازم و نخواستم به بعد موکول کنم. شاید عشق به خانه خدا، حرم او و صفا و مروه - که هاجر مصری در پی یافتن آب برای فرزندش اسماعیل هفت بار میان آنها سعی کرد - مرا برآن داشت با تمام خستگی، برای انجام این شعائر شتاب کنم.

پرسیدم: آیا در این وقت نابهنگام می‌توان به طواف و سعی رفت؟ پاسخ دادند که حرم شب و روز باز است و مردمان در هر ساعتی از شب و روز طواف و سعی می‌کنند. با لباس احرام همراه طواف دهند، خارج شدم...

کعبه در میانه مسجد در برابرم آشکار شد. چشمم بدان دوخته شد. قلبم بدان سو جهید. نتوانستم چشم بگیرم. با دیدن کعبه حس کردم لرزشی سراپایم را لرزاند. با هراس و افتادگی تمام پاهایم بدان سمت حرکت کرد با دیدن کعبه آنچه را که طواف دهنده به ما تلقین کرد گفتیم: «اللهم انت السلام و منك السلام، حینا ربنا بالسلام» گفتن این جملات بر هراس و ترسم افزود.

همچنان که به کعبه نزدیک می‌شدیم، طواف دهنده شروع به بیان تاریخ مسجد الحرام و درهای آن و آنچه در زمان پیامبر بدان افزوده شده بود کرد. لیکن همینکه دید از گفته هایش استقبالی نمی‌کنم دم فرو بست. چگونه در آن حال که «خانه» وجودم را مستخر و مرا جذب خود کرده بود^۱ به سویش بشتابم، طواف کنم و ذکر خدای گویم، می‌توانستم به سخنی دیگر گوش فرا دهم؟! (صص ۷۲ - ۷۴).

نسل جدید مکه و مخالفت با گذشتگان

«عشق به زندگانی جدید، وجود جوانان مکه را مسخر خود ساخته و آنان را به خواندن و پیجویی هر چه درباره آن گفته و نوشته می‌شود و آنچه مظاهر و نشانه‌های آن تلقی می‌گردد. واداشته است. برخی تا آنجا پیش رفته‌اند که گذشته نزدیک این دیار حرام را و حتی عده‌ای وضعیت حاضر آن را - که نسل میانسال نماینده آن است - محکوم می‌کنند؛ زیرا این نسل رو به پیری، مانند نیاکان خود می‌اندیشد؛ آنچنان در تصور اسلامی از خدا مبالغه می‌کند که اراده انسانی از میان می‌رود و اندیشه بشری نابود می‌گردد و نه تنها جز آنچه را که نیاکان گفته‌اند، برای چیزی احترامی یا عنایتی قائل نیست، بلکه علوم و فنون جدید را جلوه‌هایی از دلفریبی و رهنزی خیال که با حق و حقیقت کمترین پیوند شایسته توجه ذهن ندارد، می‌شناسد.

شیخ حافظ که اینک نماینده دولت سعودی در لندن است، در سال ۱۹۳۰ مدیر آموزش در حجاز بود. خواست با افزودن دروس جغرافی، زبان خارجی و رسم فقط در مدارس ابتدایی حجاز سیستم آموزشی را اصلاح کند. لیکن همینکه علما و بزرگان اهل نجد از این تصمیم با خبر شدند، برای ابراز مخالفت با این بدعتها، نزد ابن سعود رفتند. شیخ حافظ با آنان تماس گرفت و کوشید قانعشان کند که در آنچه می‌خواهد انجام دهد بدعتی نیست. اما آنان در پاسخ گفتند که نزد ابن سعود استدلالهای متقنی درباره مفاسد ناشی از این علوم ارائه کرده‌اند. «رسم» همان صورتگری است که قطعاً حرام است. زبان خارجی وسیله آشنایی و شناخت عقاید کفار و علوم فاسد آنان است که در آن خطر بزرگی برای اخلاق و عقاید وجود دارد. در جغرافیا نیز سخن از کروی بودن زمین، گردش آن و گفتگو از سیارات و ستارگان است که از علمای یونان گرفته شده و عالمان سلف آن را محکوم کرده‌اند. بالاخره شیخ حافظ بر مخالفت آنان پیروز شد. اما نه از طریق قانع کردن آنها، بلکه از طریق کسب حمایت پادشاه از تصمیمات خود. به استثنای جوانان، این اعتقاد علما و مردم حجاز است...

اگر مقایسه درست باشد، به گفته شیخ حافظ استناد می‌کنم که می‌گوید شیوه آموزش در حجاز به سبک شیوه قدیم آموزش در الازهر است. کافی است به یکی از کتابهای قدیمی الازهر و سبک آن مراجعه کنید تا چهره مکه را در آن ببینید. حتی در سازماندهی و ساختمان، می‌بینیم که متن کتاب الازهری در میان شرح آن پراکنده شده، حاشیه و تعلیق، آن را دربر گرفته و همگی درهم فرو رفته‌اند؛ بگونه‌ای که هیچ قسمتی از صفحه سفید نمانده است.

آموزش از طریق این گونه کتابها، اندیشه را به همان صورت کتاب در می‌آورد و حتی چهره زندگی را چنین جلوه‌گر می‌سازد. و این چیزی است که هم امروزه آن را در مکه مشاهده می‌کنیم» (صص ۱۲۶ - ۱۲۳).

بیگانگان در شبه جزیره

«مکه و بخش داخلی شبه جزیره، همچنان بر غیر مسلمانان حرام و ورود به آنها ممنوع است. بیگانگانی که خواستار ورود به این خطه هستند. ناچارند پیش از درآمدن در دژ اسلام، مسلمان شوند، زبان عربی را بیاموزند و شیوه زندگی و پوشاک عربی را مانند عربها خوب یاد بگیرند. اگر چنین نکنند، نمی‌توانند از ساحل به قلب شبه جزیره فرو روند و اگر هم موفق شوند، ناگزیرند مقاصد خود را پنهان سازند...

این عوامل به اضافه سود مادی کم ناشی از دشواری اقتصادی در مکه مانع مهاجرت بیگانگان به شبه جزیره شده است.

غربیانی که تن به این ماجراجویی داده و وارد این سرزمین شده‌اند. انگشت شمارند و مردم با شگفتی به این ماجراجویی آنان می‌نگرند. هنگام اقامت خود در مکه به چند تایی از آنان برخوردیم؛ معروفترین آنان میان مردم، حاج عبدالله «فیلی» - به تعبیر مسلمانان - با سنت جان فیلی - آن گونه که انگلستان او را می‌شناسد - است. کوشیدم او را بشناسم و بارها او را دیدم. دو یا سه بار در تکیه مصریها و یکبار هم در خانه‌اش ملاقاتش کردم که نقشه‌هایی را که از راههای مکه به طائف و مکه به مدینه کشیده بود، به من هدیه داد. طبق وصفی که هموطنانش از او ارائه می‌کنند، مرد عجیبی است. مانند بدویان اهل نجد می‌زید، خانه و خوراکش و مقاومتش چون آنان است و مورد اعتماد ابن سعود است و از ملازمان همیشگی مجلس پادشاه. فیلی همه این سرزمین را زیر پا نهاده و بدقت همه جا را توصیف کرده و نقشه‌هایی رسم کرده است. کتابش «الربع الخالی» گوشه‌ای از کوششهای او را در پیمودن صحراها نشان می‌دهد و نقشه‌های مفصل او را وزارت جنگ بریتانیا چاپ می‌کند. لیکن زندگانی علمی او، با انزوای کامل همراه است. بدویان در سفرها همراه او هستند، اما از کارهایش سر در نمی‌آورند و او نیز از نتایج به دست آمده که مرهون همگامی آنان است، با خبرشان نمی‌کند. (صص ۱۳۴ و ۱۳۵)

کالاهای غربی در بازارهای مکه

امروزه تجارت غرب در بازارهای مکه رایج است و کمتر از مصنوعات مکه یا دیگر شهرهای شبه جزیره در این بازارها می‌توان یافت. اگر می‌گوییم غرب، ژاپن را نیز منظور می‌دارم، کالاهای ژاپنی با نرخهایی پایین در بازارها پخش شده‌اند و سخت جلب توجه می‌کنند. غرب و ژاپن در صنعت چنان مهارتی به دست آورده‌اند که محصولات محصولاتی به مکه می‌فرستند و مسلمانان آنها را به عنوان محصولات «بلد امین» برای تبرک خریداری می‌کنند. (ص ۱۳۷).

دریوزگی در مکه

«هزاران تن از ساکنان مکه حق خود می‌دانند که از طریق صدقات و کمکهایی که به آنان می‌شود زندگی کنند و هیچ یک از آنان در اندیشهٔ تن دادن به کاری برای رفع نیازمندی خود و خانواده‌اش نیست. این روحیه باعث انتشار هراسناک تکذبی در مکه، بویژه در ایام حج شده است. هر گاه برای نماز به مسجد الحرام بروی، بر درهای مسجد - که بیش از بیست و شش در است - دهها پسر بچه و زن را می‌بینی که به اصرار از مردم‌گذاری می‌کنند. بسیاری از حاجیان - مخصوصاً زنان حاجی - برخورد واجب می‌دانند که بر اینان انفاق کنند... بسیاری از این گدایان، تدرست و قوی بنیه هستند و تن کار کردن را دارند... اگر در این مورد پرسش کنی، پاسخ می‌شنوی که: «اینان از ذریهٔ اسماعیل هستند و آیهٔ شریفهٔ «رب ائی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلاة فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم» برآنان منطبق است و صدقاتی که مردم به این افراد می‌بخشند، همان میل و گرایش دل‌های آنان به ساکنین بلد امین است. هر چند امروزه تنها عدهٔ کمی از ساکنان بلد امین از فرزندان اسماعیل هستند و بیشتر آنان آمیزه‌ای از مسلمانان کشورهای اسلامی در آسیا و آفریقا به شمار می‌روند.

اگر این هزاران تنی که امروزه در مکه از طریق دریوزگی زندگی می‌کنند، تن به کارهایی که از آنان ساخته بود می‌دادند، چهرهٔ زندگانی در مکه را دگرگون می‌کردند و اگر صدقاتی را که مسلمانان این چنین خرج می‌کنند، جمع و به سود این افراد سرمایه‌گذاری می‌شد، بیشتر به سود آنان و مکه بود و این ذهنیت بیمار؛ ذهنیت عجیب تنبلی واز مسؤولیت تن زدن، تغییر می‌یافت و به تبع آن، مکه نیز به سوی زندگی جدید راه می‌یافت...

حکومت‌های عثمانی درگذشته این نکته را درک کرده بودند و برای تغییر روحیه از مسؤلیت تن زدن در مکه و حجاز، نه تنها کاری نکردند، بلکه کوشیدند پایه های آن را استوارتر کنند و با دادن جیره به غریبانی که به مکه روی آورده و در آن سکنی گزیده بودند، این حالت را تقویت کنند و ثروتمندان را تشویق به حبس موقوفاتی برای کمک به آنان کردند. بدین ترتیب روحیه بیکارگی و تنبلی در شهر حرام قوی شد و به دیگر شهرهای حجاز سرایت کرد و راه هرگونه حرکت اصلاحی را بست و اگر کسی در اندیشه اصلاح این وضع برمی آمد. هدفش را مخدوش می کردند و به او انگ می زدند که می خواهد مردم را از آرامش و خوشبختی خدادادی دور ساخته و آنان را به سوی برزخ کارهای دشوار و افکار زینبختش و ناروا سوق دهد (صص ۱۴۲ - ۱۴۰).

آثار تاریخی مکه و عملکرد وهابیان

«می خواستم اماکنی را که مکیان بدانها جامه تاریخی پوشانده اند، زیارت کنم باشد که فایده ای علمی از آن ببرم... میزبانم را از قصد خود آگاه کردم و او گفت که شیخ عبدالحمید حدیدی بهترین راهنمای من در این زمینه می تواند باشد... شیخ عبدالحمید مانند جوانان مکه معتقد بود که آثار فراوان در مکه سند تاریخی استواری ندارند. شاید به همین دلیل بود که در آغاز کار چندان توجهی به دیدار من و او از این آثار و اماکن نشان نمی داد. بویژه دیدار از جاهایی که پیوند نزدیکی با زندگانی پیامبر اکرم نداشتند. شاید دلیل دیگر آن بود که بسیاری از این آثار به سبب داشتن گنبدها و مانند آن درگذشته دارای ارزش هنری بودند. اما امروزه و با آغاز حکومت وهابیان در این سرزمین، همه این آثار هنری نابود و ردّ پایشان محو شده است. وهابیان دشمنان سرسخت هر آن چیزی هستند که موجب شبهه در وحدانیت حق تعالی باشد و معتقدند زیارت مقبره ها و ساختن گنبد بر آنها شرک ورزیدن به خداست و باید آنها را از میان برد و یا حداقل منکراتی هستند که باید جلو آنها را گرفت...

گورستان «معلّاء» نخستین مقصد ما بود... این گورستان در شمال شرقی مکه است و فضایی وسیع است که از شمال و غرب به وسیله کوهها محصور شده است و از سمت شرق برخی مساجد و خانه ها فاصله میان آن را با کوهها پر کرده اند و از سمت جنوب نیز به خانه های اهالی مکه متصل است. این گورستان قدیمی است و به زمان جاهلیت باز می گردد و همچنان گورستان اهالی مکه تا زمان حال است. شاید علت آن، احترامی است که مکیان به

قبور قدیمی در آن دارند و این مطلب مانع شده تا گورستان جدیدی برای شهر خود در پشت کوهها انتخاب کنند.

امروزه گورهای «معلّاة» با خاک یکسان شده‌اند، هر چند قبل از ورود وهابیان به حجاز، چنین نبود... ننگهبان گورستان با ما همراه شد تا در میان گورستان، گورهای برخی از صحابه و تابعان را به ما نشان دهد.

کمی پیش رفتیم. سپس ننگهبان ایستاد و با انگشت گوری نشان داد و گفت این گور عبدالله بن زبیر است... و در کنارش به گور دیگری اشاره کرد و گفت که این یک، گور مادرش اسماء دختر ابوبکر است.

آنگاه ننگهبان چشمان خود را به گوشه‌ای از کوه در شمال دوخت، ما نیز چنین کردیم و به دیوار برآورده شده‌ای در دامنه کوه که پشت آن را می‌پوشاند اشاره کرد بی آن که سخنی بگوید. لیکن شیخ عبدالحمید حدیدی به من گفت که وهابیان این دیوار را برآورده‌اند تا قبر خدیجه، ام المؤمنین و قبور اجداد هاشمی پیامبر را از دیده‌ها بپوشانند و مانع زیارت حاجیان و برکت خواهی آنان از این گورها شوند. زیرا آنان زیارت و برکت خواهی را گناه - گناه شرك ورزیدن به خدا- ویا در نظر گرفتن این گورها وسیله نزدیکی به خدا می‌پندارند و هر دورا مخالف اعتقادات اسلامی می‌دانند و هرکه را بدین کار اقدام کند به کفر و خروج از دین محکوم می‌کنند.

شیخ عبدالحمید پیشاپیش ما گورستان را به طرف این دیوار ترک کرد و ما نیز از پی او رفتیم تا به فضایی رسیدیم که مانعی چو بین راه را بسته بود. سرهایمان را خم کردیم و از این مانع گذشتیم از دامنه کوه بالا رفتیم تا پای دری کهنه که در این دیوار کار گذاشته شده بود، رسیدیم. شیخ عبدالحمید در را کوفت و ما حرکتی در پس در احساس کردیم. ننگهبان این گورستان ممنوع سنگهایی را که با آنها در را بسته بود تا کسی وارد نشود، کنار می‌زد. ننگهبان لنگه در را گشود و ما وارد شدیم. با سلامی که گویای آشنایی او با شیخ عبدالحمید و خویش فرماندار بود، از ما استقبال کرد. اندکی بعد به گوری در سمت چپ آنجا اشاره کرد و گفت این گور خدیجه بنت خویلد ام المؤمنین و مادر بزرگ تمام منتسبین به پیامبر به عنوان فرزندان دخترش فاطمه و پسر عمویش علی بن ابی طالب است. این گور نیز مانند دیگر گورها به دستور وهابیان با خاک یکسان شده است.

دوگام پیش رفتیم که ننگهبان گفت اینها گورهای اجداد پیامبر عبدالمطلب و عبد مناف

و عمویش ابوطالب است. سپس به گوری اشاره کرد و یادآور شد که این گور آمنه مادر پیامبر اکرم است. با آنکه می دانستم آمنه در «ابواء» درگذشته و به خاک سپرده شده است، شگفت زده نشدم. چونکه سخنان اهل مکه درباره بی سندی بسیاری از این گورها و مکانها، در گوشم بود. در حقیقت ادعای وجود گور آمنه در این جا برای جلب بیشتر حاجیان به این گورستان و برکت خواهی بوده است.

راه رفته را بازگشتم و در برابر گور خدیجه ایستادم. پس، عمو و جد پیامبر که در یتیمی او را در دامان و پناه خود گرفتند، اینجا خفته اند! همسر وفادارش نیز که جان و مال و عشق خود را قبل و بعد از بعثت نثار پیامبر کرد اینجا خفته است! در بقعه ای که دیگر حامیان پیامبر را در خود گرفته است و پیامبر در پناه آنان از هنگام ولادت تا زمانی که مرگ آنان را در ربود و تا سالهای پس از بعثت که در معرض رنج و آزار و نابودی دشمنان قرار داشت، همواره از حمایت بی دریغشان برخوردار بود.

عبدالمطلب! ابوطالب! خدیجه! چه نامهای پرجلالی و پردوامی که همواره با بزرگی و تجلیل از آنها یاد می شود... (صص ۲۱۱ - ۲۰۷).

آرامگاه ویران حضرت خدیجه

«می خواستیم گورستان را ترک کنیم که نگهبان ما را متوقف کرد و دستش را که قطعه ای کاشی سبز زیبا با نقشه های هنری ظریف در اطرافش، در آن بود به سوی ما پیش آورد و گفت «این قطعه ای از دیواره گنبدی است که بر گور حضرت خدیجه بوده است». در گذشته گنبدی بلند و زیبا بر گور حضرت خدیجه بوده است که به گفته مورخان، در سال نهصد و پنجاه هجری به هنگام امارت داوود پاشا بر مصر، توسط رئیس دیوانهای او، امیر شهید، محمد بن سلیمان چرکسی ساخته شده بود.

وهابیان به هنگام ورود به مکه این گنبد را همراه با دیگر گنبدها در جهت ارضای خواسته های دینی خود، ویران کردند... امروزه دیگر کسی به این گنبدهای ویران نمی اندیشد و به زیارت گورهای پنهان در پس دیوار نمی آید. هر چند همچنان مردم در کنار مانعی که قبل از بالا آمدن از کوه آن را پشت سر گذاشتیم گرد می آیند، فاتحه می خوانند، برکت می خواهند و می روند.

مصاحبم گفت: «می بینی که چگونه وهابیان به آثار اهل بیت پیامبر تجاوز کردند و



برای عواطف مسلمانان در این باب ارزشی قائل نشدند!

یکی دیگر از همراهان پاسخ داد: آیا این آثار در زمان پیامبر وجود داشته است؟ آنان که آنها را وسیله تقرب به خدا پنداشتند، آنها را بوجود آوردند و کسانی که بقای آنها را عامل نارضایتی خدا و رسولش می‌دانستند آنها را از بین بردند. پس در حقیقت اینجا جنگ میان دو عقیده است و کار کسانی که این آثار را از بین برده‌اند به حکمت اسلام و سنت رسول نزدیکتر است. و اگر این گنبدها با انگیزه دیگری - جز انگیزه دینی - ساخته شده بودند، بایست در ساخت و ویرانی آنها تجدید نظر می‌شد و وهابیان حقاً شایسته سرزنش به سبب کردارشان باشند.

گویی این جمله آخر مصاحبم را دلیر کرد و با شنیدن آن چهره‌اش منبسط شد و پس از آن که بیشتر از ما به سوی در می‌رفت، به طرفم برگشت و گفت: «چرا یک انگیزه انسانی در این مورد در نظر نگیریم و مثلاً انگیزه جلب قلوب مردمان به طرف اهالی این شهر ایمن، که در سرزمین لم یرزق قرار دارد. باز چرا انگیزه‌ای دینی در این مورد فرض نکنیم تا معتقدان به گورستان و گنبدها را بدین وسیله به حج خانه‌ی خدای تشویق کند؟ وهابیان با ویران کردن این گنبدها یکی از بهترین منابع درآمد خود را از بین بردند و این مطلب را همان گونه که ما حس می‌کنیم - امروزه و پس از اقامت در مکه درک می‌کنند و شاید از آنچه کرده‌اند متأسف باشند، اگر چه شک دارم که اینان اساساً درباره امری متأسف بشوند. (صص ۲۱۴ - ۲۱۲).

«در حقیقت، تعیین دقیق جاهایی که در آنها وحی نازل شد یا پیامبر بدانها به مناسبتی پناه گرفت، دشوار است. زیرا کتابهای سیره حدود دو قرن پس از وفات پیامبر نوشته شدند، احادیث نیز در زمان عباسیان جمع آوری و تدوین شدند. تا آن هنگام نیز مسلمانان درگیر جنگها، فتوحات و شورشهای داخلی بودند و فرصت تدوین آثار پیامبر را نمی‌یافتند. عمر نیز در میان مردم بانگ برداشته بود که هر کس جز قرآن از پیامبر اثری دارد، نابودش کند (ص ۲۱۶).

بر خانه ویران خدیجه

از خود می‌پرسم: «اگر در غرب خانه‌ای مانند خانه خدیجه، سرشار از خاطرات جاودانه بود و هنرمندان می‌خواستند سمبلی برای این خاطرات برپا کنند، چه می‌کردند؟ این خانه دارای آن چنان خاطرات روحانی و عاطفی است که مانند ندارد؛ در همین خانه خدیجه در

اتاقش چشم انتظار بازگشت محمد از شام با کالاهای تجارته‌اش بود و هنگامی که محمد جوان با امانتداری، هوش و توانایی‌اش بر او وارد شد، در چهل سالگی دلباخته این جوان گشت. در همین خانه بود که محمد پس از سختی با آسایش آشنا شد و پس از دست تنگی با رفاه مانوس گشت و در همین خانه بود که خدیجه برایش فرزندان بی‌دنیای آورد و او با همسر وفادار و با فرزندان نیکوکار بود و در این مورد نیز چونان امانتداری‌اش الگو و زبانزد قوم خود گشت. در همین خانه بود که محمد از خوشی و آسایش روی گرداند، فراتر از عواطف همسرانه و پدرانانه رفت و پس از آن که خدیجه را نیز مانند خود ساخت و با تأملات روحانی خود آشنایش کرد، برای تحنّث^۳ در غار «حراء» معتکف شد و پس از نزول نخستین وحی، به همین خانه شتابان و هراسان آمد در حالی که می‌گفت «مرا بیوشانید، مرا بیوشانید» و آرامش و ایمنی را در دامن همسر مهربان و نیکوکار و وفادارش یافت. در همین خانه بود که به عبادت پروردگارش یکسره دل بست و از او خواست تا اسباب هدایت قومش را به سوی دین حق فراهم کند.

در همین خانه بود که پس از وقفه‌ای مجدداً وحی نازل شد. در همین خانه لذت حقیقت و دعوت به آن را چشید؛ لذتی که دشمنی و آزار قریش را در می‌پوشاند. در همین خانه خدیجه درگذشت و سینه محمد را از فراقش شرحه شرحه کرد و تنها رسالت بزرگش بود که از شدت این رنج کاست در همین خانه بود که شب هجرت به مدینه در آن بیتوته کرد. در حالی که جوانان و دلبران مکه آن را دربر گرفته و خواستار کشتن او بودند.

در هر یک از این خاطرات جاودانه بر صفحه گیتی الهامی برای آفریدن بهترین شاهکارهای هنری است (صص ۲۲۶ و ۲۲۷).

پی‌نوشتها:

- ۱ - ضیف، شوقی، الأدب العربی المعاصر فی مصر، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۱، صص ۲۷۴ - ۲۷۰.
- ۲ - هیکل، محمد حسین. فی منزل الوحی، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۹/؟، ۶۸۳ صفحه.
- ۳ - تحنّث به معنای عبادت است؛ و گفته‌اند که اصل آن کلمه تحنّث به معنای حنیفیت‌گرایی است.